

مدت: ۳۴:۳۳ دقیقه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّاكَ وَ أَصْفِيَاكَ الَّتِي أَنْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ الْلِوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَائِكَةِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمَّهَا صَلَوةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَقْرُبُ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغُهُمْ عَنَّا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

«الفصل الأول ملكية الشخص الاعتبارى الملكية علاقة خاصة بين المالك و المملوك و هى شىء يمكن تصويره فى الشخص الاعتبارى» بحث اولى كه مطرح مى شود اين است كه آيا شخص اعتبارى مى تواند مالك شود و بين اشياء و شخص اعتبارى مى توان تصور ملكيت كرد؟ همان طور كه بين انسان و اشياء اعتبار ملكيت مى شود آن جا هم مى شود يا نه؟ مى فرمايند كه ملكيت يك علاقه و ویژه اى است، از آن جاهای زرنكى كه آقاى آخوند هم اين جور زرنكى ها را دارند، يك علاقه و ویژه اى، حالا آن علاقه چى هست ديگر وارد آن جهت نشدند، در محل خودش گفته شده است كه بعضى ملكيت را در حقيقت از برگرفته اى از مقوله اى جده قرار دادند، يعنى مقوله اى جده چى هست؟ وقتى يك چيزى احاطه اى بر امر آخرى دارد مثل اين كه مثلاً عمامه بر سر احاطه دارد، كلاه بر سر احاطه دارد يا اين چهار ديوارى و سقف بر اين فرش ها احاطه دارند اين مى شود مقوله اى جده. اثر اين چى هست؟ اثر اين احاطه؟ اين است كه هر شىءى بخواهد مثلاً در مورد عمامه به عمامه برسد بايد از اين عبور بكند از اين اجازه بگيرد و الا اين مانع است و هكذا در بقيه اى مواردى كه يك محطى داريم يك محاطى داريم. بشر آمده از اين امور الكوبردارى كرده و گفته در عالم اعتبار ما فرض مى كنيم كه اين شخص بر اموالش، بر املاكش يك چنين احاطه اى دارد كه آن محيط هست آن ها محاط به او مى شود. نتيجه اى اين احاطه اين است كه ديگران نمى توانند تصرف در او كنند مگر اين كه از او اجازه بگيرند و او اين مانع را بر طرف بكند بردارد.

بعضی‌ها هم گفتند که ملکیت اضافه هست منتها یک اضافه‌ی اعتباری بین شخص و او که مثلاً مرحوم محقق نائینی تعبیر به حبل می‌کند، کأنّ یک حبلی است، یک بندی است که یک سر آن به مالک وصل است یک طرفش هم به آن مملوک وصل است. حالا چه او بگوییم چه این بگوییم چه امر آخری اصلاً بگوییم غیر از این‌ها گفته بشود هرچه هست ملکیت هرچه باشد از این مطالبی که گفته شد این در اعراف عقلائی و شرعی اختصاصی ندارد به انسان و افرادی که دارای اراده و شعور هستند، موجوداتی که دارای اراده و شعور هستند. بلکه همین مطلب این واقعیت بین امثال شخص اعتباری‌ها و غیر او این قابل تصویر است و قابل وجود است. فلذا همین از سابق الایام در بشر می‌گفتند مثلاً آتشکده اگر بوده می‌گفتند این ملک آتشکده است، این مال آتشکده است، این ساختمان مال، یعنی آن آتشکده را مالک می‌دیدند، آن شیء را مملوک می‌دیدند این ارتباط ویژه که نامش ملکیت است بین آتشکده و او برقرار می‌دیدند یا بعد همین‌طور کلیساها همین‌طور است، مساجد همین‌طور است و سایر ابنیه همین‌طور است، امور اعتباریه محضه هم همین‌جور است، این بانک، بانک ولو امر اعتباری محض است و هیچ نمودی در خارج ندارد، تأصلی چیزی در خارج ندارد اما در عین حال در اعراف عقلائی این پذیرفته است که می‌توانیم آن رابطه‌ی خاص را بین این امر اعتباری و بین آن اشیاء برقرار بینیم و بگوییم این‌ها مالک هستند آن ملکیت بین این‌ها هم وجود دارد. «الملکیه علاقه خاصه» که بین مالک و مملوک است «و هی» این ملکیت «شیء ممکن» تصور آن در شخص اعتباری. «ای آنه» آن شخص اعتباری «یستطیع أن یتملک الأشیاء القابله للتملک» یعنی شخص اعتباری هم این استطاعت و قدرت را دارد که به ملکیت بگیرد اشیائی را که البته آن اشیاء خودش قابلیت تملک داشته باشد، یک‌وقت یک اشیائی هست که قابلیت تملک، انسان هم نمی‌تواند آن‌ها را مالک بشود. مثلاً اگر گفتیم فرض کنید خنزیر یا کلب، در اسلام می‌گوید این به ملکیت اشخاص در نمی‌آید آن قابلیت تملک ندارد، اعیان نجسه قابلیت تملک مثلاً ندارد. و یا انسان حرّ این قابلیت تملک ندارد که کسی مالک او بشود. بنابراین اگر آن شیء خودش قابلیت تملک و به ملکیت درآمدن داشته باشد می‌شود امور اعتباریه هم مالک آن‌ها بشود. «مع أنه» این «یستطیع أن یتملک» با این‌که آن شخص اعتباری فاقد قدرت تمییز و ادراک هست «فلا ضروره لهما فی حصول الملکیه» ضرورتی برای قوت تمییز و ادراک در حصول ملکیت نیست «و هو» یعنی این عدم ضرورت برای قوت تمییز و ادراک این «بعینه دلیل ثبوت ملکیه الصبی غیر الممیز» است، چه‌جور می‌گوییم یک

بچه‌ی شیرخوار مالک اموالی می‌شود ممکن است یک اموالی به او به ارث برسد مالک می‌شود با این‌که نه شعور دارد نه تمییز دارد الان، همین چون این دوتا عنصر در ملکیت لزومی ندارد، ضرورتی ندارد فلذاست که در مورد صبی غیر ممیز این‌ها هم می‌گوییم که مالک می‌شود. خب همین وجه در مورد شخص اعتباری هم وجود دارد. «و کذلک» همانند صبی غیر ممیز «ثبت» آن ملکیت برای جنینی که در بطن مادرش هست. خب فلذا در اسلام هم هست دیگر برای جنین گفتند که سهم الارثی برای او می‌گذارند که اگر حياً متولد شد خب به او می‌دهند و الا فلا. «و العناوین الفاقده للحياء كالمسجد و المدرسه» و هم‌چنین عناوینی که فاقد حیات هستند مثل مسجد، مدرسه این‌ها هم می‌توانند مالک بشوند و بین اشیاء و آن‌ها اعتبار ملکیت بشود. «و أيضاً ثبت في الأبحاث السابقة حصول الملكية للشخص الاعتباري» در اباحت گذشته ثابت شد که ملکیت بین، یعنی حاصل می‌شود و وجود پیدا می‌کند ملکیت برای شخص اعتباری، بنابراین نقاشی در این ملکیت وجود ندارد و این امر مسلمی است.

س: ...

ج: حالا این‌ها دنبال، بله آن هم ممکن است، البته مثل این‌که در عقلاء هنوز برای امثال حیوانات ملکیت شاید اعتبار نمی‌شود ولی حق اختصاص شاید باشد مثلاً، ولی ملکیت شاید در حیوانات، چون این‌ها اعتبارات عقلائی است دیگر، هنوز ممکن است در بعضی جاها البته الان در اروپا و این‌ها وصیت می‌کند اموال من برای مثلاً سگ من باشد یا برای فلان باشد، آن‌جاها شاید چنین اعتباری هست.

«کما لا نقاش» پس اصل این‌که شخص اعتباری می‌تواند مالک بشود و اعتبار این علاقه بین او و اشیاء درست است این نقاشی در آن نیست «کما لا نقاش في امکان نقل ماله لشخص طبيعي أو اعتباري آخر بواسطة ممثله» که مناقشه و اشکالی نیست در امکان نقل مال شخص اعتباری به یک شخص طبیعی یا به یک شخص اعتباری دیگر. بانک مثلاً فرض کنید که ارز در اختیارش است، بانک مرکزی ارز دارد، این ارزش را می‌فروشد به چی؟ به زید، خب پس انتقال می‌دهد ارزی را که مملوک خودش است به چی؟ به یک شخص طبیعی که زید باشد، یا نه بانک مرکزی ارز می‌فروشد به شعب دیگر بانک‌های دیگر، به بانک سپه مثلاً که آن هم شخص اعتباری است، یا به یک شرکت، به یک شرکت می‌فروشد، نه به این زید، عمرو، بکر، به خود شرکت که یک عنوان اعتباری است ارز می‌فروشد. بنابراین این هم لا نقاش فیه که در اعراف عقلائی یک چیز قبول شده‌ای است و می‌پذیرند که هم مالک است شخص اعتباری، هم

می‌تواند این شخص اعتباری این مملوک خودش را منتقل کند بواسطه‌ی ممثلش البته، خودش که مباشرتاً نمی‌تواند بیاید این کار را بکند، بواسطه‌ی همان مدیرعاملش، بواسطه‌ی رئیسش و ممثل و نماینده‌اش می‌آید، که حالا آن‌ها را گفتیم دیگر بحث کردیم که حالا این نماینده وکیل است، ولی است، قیم است یا یک چیز آخری است که بحث شد. بواسطه‌ی او می‌آید انتقال می‌دهد اموالش را و مالش را به دیگری.

س: ...

ج: بله فقط آن فرضیه‌ی سوم درست است دیگر، خودش است دارد این کار را می‌کند بواسطه‌ی دست خودش است.

«کما لو باعت» مثل کجا؟ که آن مثال برای انتقال می‌خواهند بزنند «کما لوباعت الشركة» که یک امر اعتباری هست «مالاً لزید» یک مالی را به زید منتقل کند که می‌شود شخص طبیعی «أو لشركة أخرى» این شرکت به یک شرکت دیگر منتقل می‌کند که می‌شود شخص اعتباری «و لکن بحثنا هاهنا فی معرفه أسباب تملک الشخص الاعتباری، و أسباب تملیکه و أسباب زوال ملکیت» خب این دو مطلب پس لا نقاش فیه. یک: این که می‌تواند مالک بشود و مالک و اعتبار ملکیت لا نقاش فیه، اصل این که می‌تواند این امر اعتباری اموال خودش را به دیگری چه آن دیگری شخص حقیقی باشد چه اعتباری باشد می‌تواند منتقل کند این‌ها لا نقاش فیه. آن که ما این‌جا می‌خواهیم در بحث ملکیت شخص اعتباری از آن بحث بکنیم این سه تا مطلب است، یک: آن این است که خب شخص اعتباری به چه وسیله‌ای و به چه وسایلی می‌تواند مالک بشود؟ الان شخص طبیعی که مثلاً ما شخص طبیعی هستیم به چه چیزهایی می‌توانیم مالک بشویم؟ مثلاً به احیاء، با حیازت، با ارث، با بیع، با شراء، با هبه، با این‌ها ما می‌توانیم چکار کنیم؟ ما می‌توانیم مالک اشیاء بشویم، این‌ها وسائل است که ما بواسطه‌ی، آیا شخص اعتباری به چه وسایلی می‌تواند مالک بشود؟ همان وسائلی که ما با او مالک می‌شویم او هم با همان وسایل مالک می‌شود؟ این یک بحث است. بحث دوم این است که ما تملیک می‌توانیم بکنیم اموال خودمان را به دیگری، حالا آن دیگری شخص طبیعی باشد یا شخص، بواسطه‌ی ابزاری که در اختیاری داریم ببخشیم، بفروشیم، اجاره بدهیم و و صلح کنیم و؟؟؟ اسباب تملیک. پس اولی اسباب تملک بود، یعنی با چه ابزاری شخص اعتباری می‌تواند تملک کند، مالک چیزهایی بشود، بحث دوم این است که با چه ابزاری می‌تواند تملیک کند اموال خودش را، به ملکیت دیگران دریاورد. بحث سوم این است که خب ما در شخص طبیعی یک

چیزهایی هم داریم که با او زوال ملکیت می‌کند، نه به دیگری منتقل نمی‌کند ولی زوال ملکیت می‌کند، آیا شخص اعتباری دارد چنین چیزی را که زوال ملکیت بکند؟ مثلاً اگر گفتیم اعراض باعث زوال ملکیت است، به دیگری که منتقل نمی‌کند، مردم مثلاً یک چیزی هست فرسوده هست دیگر به دردشان نمی‌خورد می‌آورند می‌گذارند توی کوچه یا سابقاً حمام می‌رفتند خب با یک صابونی آورده خودش را می‌شورد بقیه‌اش را دیگر می‌اندازد همان‌جا، اعراض می‌کند، این اعراض بنابر فتوای عده‌ای از فقهاء موجب زوال ملکیت آن مالک قبل می‌شود. حالا بعضی‌ها می‌گویند موجب زوال نمی‌شود ولی موجب این می‌شود که دیگری بتواند تملک کند. بعضی‌ها می‌گویند ارتباط ملکیت با اعراض قطع می‌شود ...

س: ...

ج: چرا مجهول المالک بشود؟

س: ...

ج: خب ملک بلا مالک است نه مجهول المالک. مجهول المالک یعنی مالک دارد ما نمی‌شناسیم او را. خب یک قول هم این است که نه این زوال ملکیت نمی‌آورد ولی جواز تملک دیگران را می‌آورد که او می‌تواند بیاید تملک بکند. حالا بنابر این که بگوییم زوال ملکیت می‌آورد و این هم یک بحث است. پس آن دوتا جهت که هم مالک است هم می‌تواند تملیک کند و به دیگری منتقل کند آن لا نقاش فیه، قبلاً این‌ها بحث شد و اثبات شد. «و لکن بحثنا هاهنا» در این فصل اول و در این‌جا در معرفت این سه چیز است، یک: «اسباب تملک الشخص الاعتباری» شخص اعتباری به چه چیزهایی می‌تواند و به چه سبب‌هایی می‌تواند تملک کند؟ در ملک خودش دریاورد اشیائی را «و اسباب تملیکه» با چه اسبابی می‌تواند به دیگران مال خودش را تملک کند «و اسباب زوال ملکیت» اسباب این‌که نمی‌خواهد چیزی را به دیگری ولی از ملکیتش؟؟؟ مثلاً حالا یک بانک است می‌خواهد عوض کند سندلی‌هایش و آن چیزهایش را، می‌گوید این سندلی‌ها را بگذاریم بیرون، بگذارید بیرون. آیا این‌جا هم اگر که آمدند این سندلی‌ها را گذاشتند بیرون خب هرکی می‌خواهد بردارد این زوال ملکیت بانک می‌شود مثل آدم یا این‌جا این جور نمی‌شود؟ و هکذا. بله «و اسباب زوال ملکیته کالاعراض فسينعقد البحث التالی من جهات ثلاثه.» پس بنابراین بحث تالی منعقد می‌شود از جهات ثلاثه راجع به یک جهت اول راجع به اول و دوم و سوم. «و قبل ذلک ندرس ضرورة البحث» قبل از این‌که حالا وارد این سه مبحث بشویم ضرورت این

بحث را بررسی می‌کنیم. «ضروره البحث عن مشروعیه أسباب المملکیه قد یقال: إنه لا معنی لبحث مستقل عن مشروعیه أسباب المملکیه؛ لأنها تثبت للشخص الاعتباری عند تضمینها فیہ کجزء من أهلیته و صلاحیته فی بدء تأسیسه» خب این یک بحث، گفتیم این سه بحث را باید بکنیم. بعضی از کآنه حقوقدانها و اقتصادیون این جا گفتند که این بحث مستدرک که در این بحث لازم نیست، چرا؟ برای خاطر این که بیان‌شان این است که وقتی در خود اعتبار این شخص اعتباری توی اساسنامه‌اش معتبرین، مؤسسین، آمدند فرض این را کردند که این می‌تواند مالک بشود، می‌تواند تملک کند با این اسباب، می‌تواند تملیک کند با این اسباب و می‌تواند مثل یک آدم اعراض کند از بعض اموالش بریزد بیرون و مثل انسان‌ها. وقتی خود مؤسسین در هنگام تأسیس این امر اعتباری و نگارش اساسنامه‌اش می‌آیند این چیزها را تعبیه می‌کنند و بعد ما به ادله‌ی گذشته اثبات می‌کنیم که شارع اعترف به این شخص اعتباری، پس بنابراین دیگر شارع به این‌ها اعتراف کرده به همان چیزهایی که توی اساسنامه هست و آن مؤسسین قرار دادند برای شخص اعتباری دیگر شارع به آن‌ها هم دارد اعتراف می‌کند دیگر، پس بنابراین دیگر بحث جدا نمی‌خواهد. همان ادله‌ی سابقه که برای ما اثبات کرد اعتراف شارع را به شخص اعتباری همان ادله برای ما این‌ها را هم اثبات می‌کند بحث جدا نمی‌خواهد که، این ثابت است دیگر. چون آن‌ها چیزی را که اعتبار کردند عبارت است از یک شخص اعتباری‌ای که له التملیک، له التملک، له الاعراض و ازاله ی ملکیت از خودش و همین اسباب متعارفه‌ای که بین انسان‌ها و اشخاص طبیعی است. آن‌ها این جوری آن را اعتبار کردند. فرض هم این است که داریم می‌گوییم شارع اعترف به این شخص اعتباری. پس دیگر همه‌ی این‌ها را قبول کرده شارع دیگر، اعتراف کرده دیگر، بحث جدا برای چی می‌کنید؟

س: ...

ج: اجمال؟

س: ...

ج: حالا ممکن است همین جورها جواب بدهند، فعلاً بالاخره آن‌ها چنین حرفی زده شده که نه این بحث جداگانه‌ای نمی‌خواهد بخاطر این جهت.

حالا جوابی که بعد داده می‌شود ممکن است جواب داده بشود این است که نه ممکن است شارع اصل شخص اعتباری را بپذیرد بعضی خصوصیات را نپذیرد ولو آن را قرار دادند اما شارع بگوید نه من این قسمتش را قبول ندارم فلذا بحث می‌کنند.

می‌فرمایند که این ضرورت این بحث از مشروعیت اسباب ملکیت «قد يقال لا وجه لبحث مستقل ان مشروعیه اسباب الملکیه» در مورد شخص اعتباری. «لأنها» چون مشروعیت اسباب ملکیت ثابت می‌گردد برای شخص اعتباری «عند تضمینها فیه» نزد گنجاندن آن اسباب ملکیت در آن شخص اعتباری همانند جزئی و بخشی از اهلیت آن شخص اعتباری و صلاحیت آن شخص اعتباری در بدء تأسیس آن شخص اعتباری. وقتی این‌ها را خود معتبرین، مؤسسین گنجاندن توی صلاحیت و اهلیت بعد هم شارع که گفته بود من قبول دارم این شخص اعتباری‌ای که شما درست کردیم خب پس همه‌ی این‌ها را قبول کرده دیگر. «علی فرض اعتراف الشارع به بأدلة الإمضاء كعموم المعاملات» بر فرض اعتراف شارع به آن شخص اعتباری‌ای که این چیزها، این مشروعیت این اسباب هم گنجانده شده در آن در بدء تأسیس آن، بنابر فرض اعتراف شارع به آن شخص اعتباری به سبب آن ادله‌ی امضائی که ما با آن ادله‌ی امضاء اثبات کردیم اعتراف شارع را «كعموم العمومات»، «احل الله البيع» و «تجاره عن تراض» و «أوفوا بالعقود» و بقیه «فمثلاً: عند تأسيس مؤسسه اعتباریه، و تنصيص تنظيمها الأساسی» وقتی یک مؤسسه‌ی اعتباری‌ای تأسیس می‌شود و تصریح می‌کند آن نظام‌نامه‌ی آن و اساسنامه‌ی آن امر اعتباری بر صلاحیت آن مؤسسه «تنصيص تنظيمها الأساسی» اساسنامه‌ی آن مؤسسه، اساسنامه‌اش بر صلاحیت آن مؤسسه و اهلیت آن مؤسسه برای بیع، شراء که بیع یکی از اسباب چی هست؟ تملیک است، شراء؟ یکی از اسباب تملک و تملیک است که متاع را تملک می‌کند ثمن را تملیک می‌کند «و الاجاره» که منافع را تملیک می‌کند موجر، مستأجر هم تملک می‌کند و تملیک می‌کند آن مال الاجاره را «و المعاملات» دیگر، مضاربه، مساقات، صلح و و هم‌چنین «حیازه المباحات و إحياء الموات و توقيف الأموال للمسجد» وقف نمودن اموالی برای مسجد، فلان شرکت می‌آید می‌گوید که مثلاً فلان زمین‌های خودمان را برای مسجد اعظم وقف کردیم، برای حضرت معصومه علیها السلام وقف کردیم، این کار را، این‌ها توی چی می‌آید؟ توی اساسنامه ذکر می‌کنند که بله این شرکت خرید، فروش حتی توقیع هم اگر مال اضافی داشت مثلاً یا چی بود می‌تواند وقف بکند «و أمثال ذلك، ففي هذه الصورة إذا فهمنا من الأدلة أن الشارع قبل هذا الشخص

و شرعه» دیدیم شارع این را قبول کرده و او را قانونی قرار داده، تشریح کرده آن شخص اعتباری را «فتبث له» برای این شخص اعتباری «جميع التصرفات الآنفة» همه‌ی تصرفاتی که گذشته‌ی نزدیک ذکر شد پس معلوم می‌شود همه‌ی آن‌ها را قبول کرده «و لا حاجة بنا لبحث منفصل» یک بحث جدا «مغایر للبحث السابق الذی سقناه حول الاعتراف بالشخص الاعتباری» آن بحث سابقی که آن را قرار دادیم حول شخص اعتباری و به این منظور او را بیان داشتیم دیگر احتیاجی نداریم. «لأنه و إن كان من المعقول» چون اگر چه معقول است که شارع، معقول است قبول نمودن شارع شخص اعتباری را با بعض این صلاحیات فقط، بگوید بیع و شراء آن را قبول می‌کنم، وقفش را قبول نمی‌کنم، اجاره‌اش را قبول نمی‌کنم یا مثلاً این‌ها را قبول می‌کنم آن‌ها را قبول نمی‌کنم، این معقول هست ممتنع نیست «و لکن فی هذه الحالة: ولکن در این حالت اگر شارع بعضی را قبول کند دون بعضی «لن یکون قبول الشارع إمضاء إنشاء الشخص الاعتباری المعتبر» این‌جا قبول شارع امضاء انشاء آن شخص اعتباری‌ای که اعتباری گردیده شده از طرف مؤسسین آن را انشاء نکرده، یک چیز دیگر برداشته انشاء کرده «و المتحقق» آن شخص اعتباری‌ای که تحقق پیدا کرده در خارج «من قبل المؤسسین» همراه با آن صلاحیاتی که ذکر شد. مؤسسین آمدند چنین شرکتی که همراه با این صلاحیاتی که گفتیم بفروشد، بخرد، اجاره بدهد، چه کند چه کند و وقف کند و فلان این‌جوری آمدند تأسیس کردند آن را. اگر شارع می‌آید می‌گوید که بله من قبول دارم فقط این مقدار؟؟؟ بقیه را قبول ندارم پس آن را قبول نکرده، یک چیز جدید است خودش درست کرده آن را قبول نکرده. «بل سیکون اثره تأسیس شخص آخر بصلاحیات أخرى» بلکه در این صورت این تأسیس یک شخص آخر اعتباری با یک صلاحیات دیگری غیر از آن‌که آن مؤسسین تأسیس کردند می‌شود «و هو مطلب یحتاج إلی دلیل خاص» این‌که شارع تأسیس نموده باشد یک شخص دیگری را با یک صلاحیات دیگر این یک مطلبی است که نیاز به دلیل خاص دارد که شارع چنین کاری را کرده و الا عمومات که چنین چیزهایی توی آن نیست، عمومات می‌گوید این شخص اعتباری‌ای که این‌ها درست کردند من قبول دارم. خب ظاهر را قبولش دارید این‌که همه چیزش را قبول کردید دیگر، این‌که بعضی‌اش را قبول کرده باشد بعضی را قبول نکرده باشد و در نتیجه یک شخص اعتباری جدیدی خودش درست کرده باشد این دلیل می‌خواهد و ما چنین دلیلی نداریم. «و هذا» ...

س: ...

ج: بله همان مقدار قبول کرده مازاد بر آن، این شخص اعتباری را به همین شکل قبول کرده. پس ببینید نتیجه این می‌شود که اگر آن‌ها مؤسسين برای شخص اعتباری گسترده دیدند شارع ادله می‌گوید من این را قبول دارم پس همان گسترده را قبول دارد، اگر آن‌ها مضیق دیدند درست؟ مثلاً می‌گوید آقا این بانک فلان را درست کردیم این حق ندارد فرض کنید این حق ندارد بانک کشاورزی است حق ندارد برای مسکن بدهد، حق ندارد برای مسکن وام بدهند، حق ندارد برای مسکن سرمایه‌گذاری کند. اگر آمد رئیس آن بانک به مسکن داد چیز داد این خلاف آن اساسنامه است درست؟ و خلاف است. شارع اگر بانک کشاورزی را قبول می‌کند یعنی همان که توی اساسنامه‌اش است به همین اندازه، وام برای کشاورزی، برای باغداری، برای چی، اما مسکن نمی‌تواند بدهد. برای صادرات و واردات نمی‌تواند وام بدهد و هكذا. این در همان اطار شارع قبولش می‌کند، این دارد این حرف را می‌زند. بله «و خلاف» این مطلب دیگری است و محتاج به دلیل است و خلاف ظاهر ادله‌ی امضاء شخص اعتباری است. ظاهر ندارد شخص اعتباری همانی که قرار دادند من دارم قبول می‌کنم «و هذا نظیر ما إذا كان يُراد شرعاً وقوع خلاف قصد المتعاقدين فی البيع و أمثاله، فهو معقول و لکنه خلاف ظهور أدلّه الإمضاء؛ لذا يقول الفقهاء رحمه الله فی مثل هذه الموارد: «ما قصد لم يقع و ما وقع لم یقصد» این مثل چی می‌ماند؟ مثل این که شارع بفرماید وقتی کسی یک معامله‌ای می‌کند مثلاً یک خانه‌ای را می‌فروشد فرض کنید به صد میلیون من نصف این معامله را قبول دارم، نصف این خانه می‌شود مال مشتری، نصف آن ثمن هم می‌شود مال بایع. خب این می‌شود؟ معقول هست؟ یعنی مستحیل نیست چنین حرفی؟ شارع یک‌جا تعبد بکند مثلاً به؟؟؟ ولی این چی هست؟ ولی این خلاف ظاهر دلیل امضاء است، ظاهر دلیل امضاء این است که همان بیعی که دارد انجام می‌شود با همان خصوصیات من قبول کردم و الا اگر شارع به آن خصوصیات قبول نکند این مصداق همان کلام فقها می‌شود که «ما قصد لم يقع» متعاملین قصد چی کردند؟؟؟ کل این متاع منتقل بشود به مشتری و کل آن ثمن منتقل بشود به بایع، این را قصد کردند. پس «ما قصد لم يقع و ما وقع» که نصف این منزل منتقل بشود و نصف آن ثمن «لم قصد» این آن می‌شود. ولی این ممتنع نیست. اگر یک‌جایی شارع آمد تعبد به چنین مطلبی کرد خب بله می‌پذیریم. بله می‌فرمایند «هذا» این که ما، و هذا مشاراًلیه آن چی هست؟ این که بخشی‌اش قبول باشد نه کل آن که در اساسنامه هست، این نظری جایی است که «یراد شرعاً» اراده گردیده شود از نظر شارع وقوع خلاف قصد متعاقدين در بیع و

امثال بیع از معاملات دیگر «فهو» این وقع خلاف قصد متعاقدین «معقول» یک چیز مستحیلی نیست
ولکن این وقوع خلاف ظهور ادله‌ی امضاء است، «احل الله البیع»، «تجاره عن تراض»؟؟؟ دارد
همان بیوع عقلانی، عقود عقلانی، تجارات و این‌ها را دارد که پیش عقلاء دارد امضاء می‌کند. «لذا یقول
الفقهاء» چون این خلاف ظهور ادله هست و خلاف ظاهر است فقهاء می‌فرمایند در مثل این جور مواردی
که آن‌که انشاء شده غیر از آنی است که دارد قبول می‌شود می‌فرمایند «ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد.
هذا و الکلام غیر تامّ فلا یستلزم الاعتراف بالشخص الاعتباری قبول جمیع صلاحیاته. و قد ذکر ت عدّه
وجوه لذلك» هذا؟؟؟ هذا المطلب از آن آقایان ولکن و الکلام ولی این سخن که آن‌ها گفتند که این
ضرورتی ندارد این بحث بخاطر این دلیل این غیر تام، بنابراین استلزام ندارد و لازم ندارد اعتراف به
شخص اعتباری از طرف شارع مقدس قبول همه‌ی صلاحیات شخص اعتباری را. حالا برای توضیح این
مطلب وجوهی را ذکر کردند که انشاءالله در جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

پایان.